

پیش‌گزاران

فقیهی که در دوره مشروطیت از ولایت فقیه می‌گفت

در چپه‌ای متفاوت به نهضت عدالتخانه

■ **محمد رضا کائینی**

اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، اندیشه و کارنامه زنده‌یاد آیت‌الله العظمی سیدعبدالحسین لاری را مورد کاوش قرار داده است. این پژوهش توسط وحید کارگرچهرمی

به نگارش درآمده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی، به نشر آن همت گمارده است. مؤلف در دیباچه خویش بر این کتاب، در باب موضوع آن و مختصات تحقیق خویش، چنین آورده است:

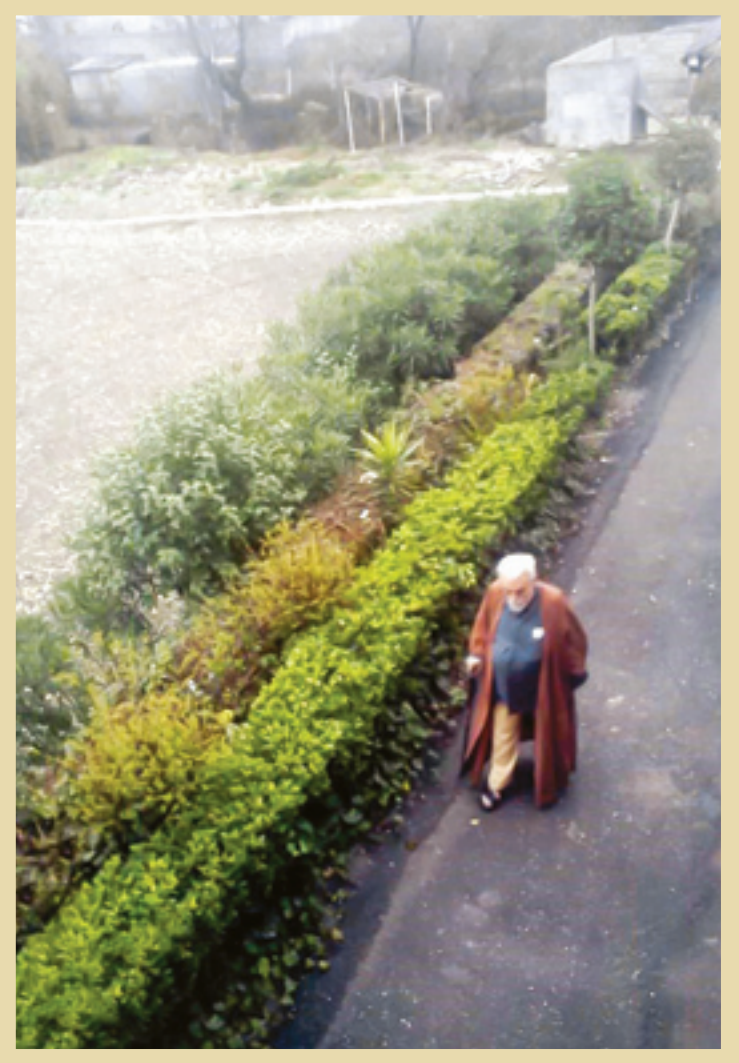
«سید از زمان ورودش به ایران تا شروع نهضت مشروطه، اقدامات و فعالیت‌های زیادی در جهت احیای احکام اسلامی و ارتقای سطح آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم جنوب انجام داد. یکی از مهم‌ترین اقدامات او در این راستا، تأسیس حوزه علمیه و جذب شاگرد از نواحی مختلف جنوب ایران بود. سید در جریان انقلاب مشروطیت هم بسیار فعال بود و مبارزات او در این زمان وارد مرحله‌ج‌جی تری شده بود. او برخلاف فقیه‌هان آن زمان، تنها به موضع‌گیری علمی درباره مشروطیت نپردازت، بلکه مردم را به مقابله نظامی با استبداد داخلی و سلطه خارجی تشویق کرد تا آنجا که نام وی در کنار کسانی مانند ستارخان و باقرخان قرار گرفت. او هر چند با انتشار رساله‌های متعدد سیاسی به دفاع از مشروطیت پرداخت، اما تلقی‌اش در حمایت از نظام مشروطیت، با نظر بعضی از عالمان دیگر نظر‌فدار مشروطه تفاوت داشت. منظور ایشان از مشروطیت، مشروطه اسلامی بود که در رأس مجلس، فقیه جامع‌الشرایط قرار گرفته باشد و به همین خاطر هرگونه رأی و نظر مجلس شورا را که مخالف با قرآن، احکام و آموزه‌های اسلامی



آیت‌الله‌العظمی سیدعبدالحسین لاری

در حال اقامه نماز جماعت

باشد، مردود می‌دانست. از نگاه او تشکیل حکومت اسلامی و برقراری نظام ولایت مطلقه فقیه، بهترین نوع حکومت در عصر غیبت است. هدف اصلی این کتاب، شناخت و آگاهی از زندگی و اندیشه سیاسی آیت‌الله سید عبدالحسین لاری است که کمتر مورد بحث و تأمل قرار گرفته است. در شکل‌گیری انقلاب مشروطیت ایران، عوامل مؤثری نقش داشته‌اند که بررسی هر یک‌کدام از آنها، می‌تواند الگوی پژوهشی جدیدی در اختیار پژوهشگران قرار دهد. در این میان واکاوی نقش و سهم علما در انقلاب مشروطیت، به عنوان یکی از مهم‌ترین گروه‌ها در بسیج نیروهای اجتماعی، دارای اهمیت بیشتری است، بنابراین تحقیق در زندگی و اندیشه سیاسی آیت‌الله سیدعبدالحسین لاری به عنوان رهبر مذهبی انقلاب مشروطیت در فارس، علاوه بر آنکه ما را به شناخت دقیق‌تر او و کامل‌تر از نهضت مشروطه رهنمون می‌سازد، اطلاعات جدیدی از شیوه اجرای حکومت اسلامی و وظایف آن در اختیار ما قرار می‌دهد. نگارنده سعی بر آن داشته‌است با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی، ضمن استفاده از منابع و مآخذ تحقیقی بسیار از جمله: متون تاریخی، مطالعات و تحقیقات جدید، اسناد، مقالات و نشریات جزئیات بیشتری از زندگی و اندیشه سیاسی آیت‌الله سیدعبدالحسین لاری را در معرض مطالعه پژوهشگران عصر مشروطه قرار دهد. کتاب حاضر در هفت فصل سامان یافته است. فصل اول به زندگینامه آیت‌الله لاری، از آغاز تا پیروزی انقلاب مشروطیت اختصاص دارد. فصل دوم اقدامات و مبارزات آیت‌الله لاری، از استبداد صغیر تا هنگام رحلت ایشان را بررسی می‌کند. در فصل سوم کتاب، ابتدا سیاست از نگاه آیت‌الله لاری و سپس آثار سیاسی ایشان مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌است. فصل چهارم به انواع حکومت از دیدگاه آیت‌الله لاری منشأ و اهداف آن می‌پردازد. در فصل پنجم، تشکیل مجلس از منظر آیت‌الله لاری و ویژگی‌ها و اهداف آن مورد توجه قرار می‌گیرد. فصل ششم به شرح پایانی کتاب، نظر آیت‌الله لاری درباره ولایت مطلقه فقیه و قلمرو اختیارات آن اختصاص می‌یابد. در فصل هفتم آیت‌الله لاری دربار آیت‌الله لاری با علمای معاصر در خصوص مشروطیت مورد مقایسه و بررسی قرار می‌گیرد…»



زنده‌یاد حبیب‌الله عسگر اولادی در اولین سالن حیات

اسدالله بادامچیان: «یکی از مهم‌ترین سرفصل‌ها در کارنامه مرحوم عسگر اولادی، این است که با اینکه خوداحاطه مناسبی بر قرآن، روایات و فقه داشت، اما هرگز تشخیص خود را حاکم بر تشخیص فقیه جامع‌الشرایط نمی‌کرد، بلکه صادقانه و دقیقاً به حکم ولی فقیه توجه داشت، در حالی که برخی در یافت و نظر خود را بر نظر ولی امر غلبه می‌دهند! ینشان خود کرده بود. عده‌ای هستند که وقتی در خدمت ولایت قرار می‌گیرند، اول حساب منافع خودشان را می‌کنند…»

■ **حاکم نمی‌کرد**

تحت تأثیر او قرار می‌گرفت، سراغ حزب توده، جبهه ملی یا هیچ‌گروه دیگری نمی‌رود. زمانی هم که در کنار آیت‌الله کاشانی قرار می‌گیرد، عضو مجمع مسلم‌لئان مجاهد یا هیچ گروه و دسته دیگری نمی‌شود. با مرحوم آیت‌الله کاشانی هم به دلیل اینکه مجتهد مسلم است، ارتباط دارد و می‌داند که هر کاری انجام دهد، حجت شرعی دارد. به همین دلیل هم با اینکه فدائیان اسلام در آن دوره جاذبه بسیار زیادی داشتند، جذب آنها نمی‌شود! چرا؟ چون پیروی از ولایت و ولایت‌مداری، در ایشان بسیار قوی است و در رویکردهایش، به دنبال این بود که بداند تا رفتار هر گروه، از حجت شرعی برخوردار است یا خیر؟ و این حجت شرعی را هم کسی جز یک فقیه جامع‌الشرایط، نمی‌تواند به ایشان بدهد. به نظر من یکی از مهم‌ترین سرفصل‌ها در کارنامه مرحوم آقای عسگر اولادی، این است که با اینکه خود احاطه مناسبی بر قرآن، روایات و فقه داشت، اما هرگز تشخیص خود را حاکم بر تشخیص فقیه جامع‌الشرایط نمی‌کرد، بلکه صادقانه و دقیقاً به حکم ولی فقیه توجه داشت، در حالی که برخی در یافت و نظر خود را بر نظر ولی امر غلبه می‌دهند! ایشان اولی‌ها برای ولایت و انجام وظیفه، خالص کرده بود. عده‌ای هستند که وقتی در خدمت ولایت قرار می‌گیرند، اول حساب منافع خودشان را می‌کنند! وقتی انسان در بحث ولایت‌پذیری به این باور می‌رسد که ولی فقیه عادل زمان، انسانی است که جز حکم‌الله چیزی را نمی‌گوید و با هوای خود مخالفت می‌کند، سپس دیگر بین او و ولی امر، من باقی نمی‌ماند. فرد ولایت‌پذیر نظرش را می‌گوید، کم‌اینکه مرحوم عسگر اولادی هم به امام و هم به رهبری، نامه می‌نوشت و تفاوت نظر خود را اعلام می‌کرد، اما در نهایت امر آنان را اطاعت می‌کرد. ایشان در تمام مدت، مُر منویات رهبری را ملاک عمل قرار می‌داد و از نظر ایشان، برداشت شخصی نمی‌کرد، به همین دلیل هم فهم او از خواست ولایت، یک فهم کاملاً خالص و غیرشخصی است…»

■ **فهم خود را بر تشخیص فقیه حاکم نمی‌کرد**

همانگونه که در فوق اشارت رفت، زنده‌یاد عسگر اولادی از همکاری با برخی گروه‌های سیاسی، به ویژه در دوران نهضت ملی امتناع و تنها به فعالیت فرهنگی بسنده کرد. علت این امر را باید در نکاتی جست که اسدالله بادامچیان در یکی از گفت‌وَشنودهای تاریخی خویش بیان داشته است: «ایشان با اینکه برادرش توده‌ای بود و قاعدتاً باید

عامل تصویب این لایحه و نیز تبعید امام را به سزای اعمالش برساند و انعدام انقلابی او صورت گرفت. بعد هم دوستان از جمله مرحوم عسگر اولادی، دستگیر شدند…»

■ **اکتفا به فعالیت دینی در دوره نهضت ملی**

زنده‌یاد حاج هاشم امانی از اعضای جمعیت فدائیان اسلام بود که بعدها در زمره چهره‌های شاخص هیته‌های مؤتلفه اسلامی درآمد. او بر این باور است که زنده‌یاد عسگر اولادی در دوران نهضت ملی، صرفاً به تبلیغات دینی می‌پرداخت و به گروهی سیاسی خلع رضاخان، اولین حرکت مبارزاتی و جدی دینی را شهید نواب صفوی و گروه اتحادیه مسلمین شروع کردند. آیت‌الله کاشانی هم در همان سال‌ها به صحنه مبارزه آمد. وقتی ایشان از تبعید برگشت، منزل شان در پامنار، مرکز فعالیت‌های مبارزاتی شد. بعد هم که جبهه ملی تشکیل شد و رویداد ملی شدن نهضت ملی پیش آمد. بنده در آن مقطع، عضو فدائیان اسلام بودم و در آنجا فعالیت می‌کردم، اما آقای عسگر اولادی عضو هیچ دسته و حزبی نشد، در عین‌اینکه با همه آنها ارتباط داشت. ایشان چون اطلاعات دینی خوبی داشت، در جلساتی که می‌پرداخت، آن مرحوم با فدائیان اسلام هم آشنا بود، ولی در آن شکل هم همکاری خاصی نمی‌کرد. در آن دوره اغلب جریانات و شخصیت‌های دینی، در مساجد و هیئات مذهبی فعالیت می‌کردند. پس از آغاز نهضت اسلامی در جلسه‌ای که دوستان مؤسس در قم، به خدمت حضرت امام رفتند، حضور نداشتم و اطلاعاتم در همان حدی است که آنها گفته‌اند. مؤتلفه حدود سال ۱۳۴۱ شکل گرفت. من در آن ایام، با مرحوم عسگر اولادی رابطه نزدیکی داشتم. اوایل، جلسات مؤتلفه در منزل هر کسی که امکانی داشت، برگزار می‌شدند. از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۴ به بعد که گروه‌های مبارز منسجم‌تر شدند و انگیزه بیشتری برای اعتراض به رژیم پهلوی پیدا کردند، حضور مؤتلفه در عرصه مبارزات پررنگ‌تر شد. واقعه ۱۵ خرداد از نظر کشتار و تلفات انسانی رقت‌انگیز بود، اما قدرت مردم را نشان داد و رژیم را دچار اهমে کرد! به واقع همین سببیت حکومت، به مردم در اوایل، مبارزه انگیزه داد. با این همه پس از این کشتار، خفقان سنگینی بر جامعه حاکم شد، به گونه‌ای که کسی جرئت نفس کشیدن هم نداشت! پس از سخنرانی امام علیه لایحه کاپیتولاسیون و سپس تبعید ایشان، مؤتلفه تصمیم گرفت حستعلی منصور،

تاریخ

کفسودگو۷۸۸۹۴۳۷

دیدند که زندانیان عادی، دارند توسط ما آموزش می‌بینند، در حالی که آنها قصد داشتند ما با حضور در زندان عادی، تحت تأثیر قرار بگیریم! واقعاً عقل‌شان درست کار نمی‌کرد! چون اگر قرار بود که زندانی سیاسی تسلیم شرایط بشود که کارش به زندان نمی‌کشید! مرحوم عسگر اولادی از این فرصت استفاده و حتی رجال قاچاق فروش را هم جذب کردند! بعد از یک سال، ما را به زندان شماره ۳ بردند که مهندس بازرگان و دکتر سحابی در آن بودند و آنها را به زندان شماره ۴ برده بودند. در آنجا بود که حدود ۵۰ نفر شدید و به قول زندانی‌ها، یک کمون را تشکیل دادیم. شهید عراقی و مرحوم عسگر اولادی در اداره این جمع تأثیر بسزایی داشتند…»

■ **زندان وکیل آباد شهید، زندان برازجان پوشهر، زندان اوین، زندان قصر …**

علیرضا عسگر اولادی فرزند زنده‌یاد عسگر اولادی در دوره کودکی خویش، عمدتاً پدر ادر قالب یک زندانی سیاسی به خاطر می‌آورد. خاطرات وی از آن دوره، تنها یادگارهایی است که او را به فضای مرادوتش با پدر، در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ می‌برد و برایش گذشته را مجسم می‌سازد:

«در این مدت، به دلیل اینکه مرحوم ابوی زندانی معمولی نبودند و غالباً در تبعید به سر می‌بردند، به خانواده خیلی اجازه ملاقات نمی‌دادند. این مسئله برای آن بود که هم را اذیت کنند و هم ایشان را! حتی مأموران برای اینکه به زندانی و خانواده‌اش فشار روحی وارد کنند، اجازه نمی‌دادند خانواده‌اش مواد غذایی و میوه‌ای را که با خود می‌بردند، به زندانی بدهند. از طرفی طی این مدت ۱۳۵ سال، ابوی در زندان‌های متعددی به سر بردند، از جمله: زندان وکیل آباد مشهد، زندان برازجان پوشهر، زندان اوین و زندان قصر و تا آنجا که یادم می‌آید، هر موقع و به هر صورت بود، مادر شهیدام حتماً بنده را هم همراه خود می‌بردند، چون از زمان تولد دور از آغوش گرم پدر، بزرگ شده بودم و نبود ایشان، برایم بسیار طاقت‌فرسا بود و خیلی به وجودشان نیازمند بودم. ابوی در این دیدارها، با دلجوئی و اظهار شرمساری از عدم حضورش جهت انجام وظیفه، والده را به صبر، شکر و سپردن خود به خداوند متعال، تشویق می‌کردند و می‌گفتند: آنچه را که خیر است و خداوند در تقدیر ما قرار داده است، از خداوند مستثلت کنیم… چرا که

روحی و دلجویی از والده و ما، بسر زخم دوری از پدرمان نمک می‌پاشیدند و با نیش و کنایه، به مادر شهیدام می‌گفتند: درخواست طلاق کن! یا این رفتارها، طی مدتی که ابوی در زندان به سر می‌بردند، بسیار موجب آزار و اذیت ایشان می‌شدند. هر چند زمانی که این مسائل برای ابوی باز گو می‌شد، ایشان بدون توجه به گفته‌های این اشخاص، به دلجوئی و تشکر از مادر عزیزم می‌پرداختند که همین مسئله، موجب آرامش روحی ایشان و آبی روی آتش گفته‌های شوم برخی اطرافیان می‌شد…»

■ **بوسه مرا به «حاج حبیب‌الله برسان!**

مرحوم اسدالله عسگر اولادی برادر زنده‌یاد عسگر اولادی، برای جامعه ما چهره‌ای شناخته شده بود. او در سال ۱۳۵۵، سفری به شهر مشهد، اما هرگز تشخیص خود را حاکم بر تشخیص فقیه جامع‌الشرایط نمی‌کرد، بلکه صادقانه و دقیقاً به حکم ولی فقیه توجه داشت، در حالی که برخی در یافت و نظر خود را بر نظر ولی امر غلبه می‌دهند! ایشان ممنوع‌الملاقات است. به افسر نگهبان گفته‌م: مادرم را به حرم برده و دعا کرده‌ام که شما نیست، بپر و تحویل میرزا حبیب‌الله بده! گفتند: آقا، ایشان در زندان ما به داخل راه نمی‌دهند! فرمودند: راه می‌دهند، بروا. عجیب بود! به هر حال مادرم را برداشتم و بردم مشهد. در آن دوره، حاج حبیب‌الله در زندان مشهد بود، گفتند: ممنوع‌الملاقات است. به افسر نگهبان گفتم: مادرم را به حرم برده و دعا کرده‌ام که شما با او مهربانی کنی! هنوز حرف حضرت امام یادم بود که: برو، راهت می‌دهند! نمی‌دانم چه شد که دستور داد در را باز کنند و ما ماشین خودم، رفقم داخل! بعد هم حاج حبیب‌الله را آوردند داخل ماشین! چنین چیزی در حالت عادی، غیر ممکن بود! قضیه ملاقات با امام را برای حاج حبیب‌الله گفتم و خیلی گریه کرد! در اواخر سال ۱۳۵۵ بود که آزاد شد. در منزل ما اقامت کرد، چون جایی را نداشت بروا خانم و بچه‌هایش را هم پیش خودمان آورد. من خودم خیلی اهل سیاست نبودم، ولی در خانه ما جلساتی تشکیل می‌شد که آقایان: طالقانی، مطهری، بهشتی، هاشمی رفسنجانی، بازرگان، قرنی و گاهی موسوی‌اردبیلی می‌آمدند. من ساعت ۱۲ شب می‌خوابیدم، ولی آنها گاهی تا صبح، می‌نشستند و صحبت می‌کردند!

■ **بوسه مرا به «حاج حبیب‌الله برسان!**

مرحوم اسدالله عسگر اولادی برادر زنده‌یاد عسگر اولادی، برای جامعه ما چهره‌ای شناخته شده بود. او در سال ۱۳۵۵، سفری به شهر مشهد، اما هرگز تشخیص خود را حاکم بر تشخیص فقیه جامع‌الشرایط نمی‌کرد، بلکه صادقانه و دقیقاً به حکم ولی فقیه توجه داشت، در حالی که برخی در یافت و نظر خود را بر نظر ولی امر غلبه می‌دهند! ایشان ممنوع‌الملاقات است. به افسر نگهبان گفته‌م: مادرم را به حرم برده و دعا کرده‌ام که شما نیست، بپر و تحویل میرزا حبیب‌الله بده! گفتند: آقا، ایشان در زندان ما به داخل راه نمی‌دهند! فرمودند: راه می‌دهند، بروا. عجیب بود! به هر حال مادرم را برداشتم و بردم مشهد. در آن دوره، حاج حبیب‌الله در زندان مشهد بود، گفتند: ممنوع‌الملاقات است. به افسر نگهبان گفتم: مادرم را به حرم برده و دعا کرده‌ام که شما با او مهربانی کنی! هنوز حرف حضرت امام یادم بود که: برو، راهت می‌دهند! نمی‌دانم چه شد که دستور داد در را باز کنند و ما ماشین خودم، رفقم داخل! بعد هم حاج حبیب‌الله را آوردند داخل ماشین! چنین چیزی در حالت عادی، غیر ممکن بود! قضیه ملاقات با امام را برای حاج حبیب‌الله گفتم و خیلی گریه کرد!

در اواخر سال ۱۳۵۵ بود که آزاد شد. در منزل ما اقامت کرد، چون جایی را نداشت بروا خانم و بچه‌هایش را هم پیش خودمان آورد. من خودم خیلی اهل سیاست نبودم، ولی در خانه ما جلساتی تشکیل می‌شد که آقایان: طالقانی، مطهری، بهشتی، هاشمی رفسنجانی، بازرگان، قرنی و گاهی موسوی‌اردبیلی می‌آمدند. من ساعت ۱۲ شب می‌خوابیدم، ولی آنها گاهی تا صبح، می‌نشستند و صحبت می‌کردند!

■ **بوسه مرا به «حاج حبیب‌الله برسان!**

مرحوم اسدالله عسگر اولادی برادر زنده‌یاد عسگر اولادی، برای جامعه ما چهره‌ای شناخته شده بود. او در سال ۱۳۵۵، سفری به شهر مشهد، اما هرگز تشخیص خود را حاکم بر تشخیص فقیه جامع‌الشرایط نمی‌کرد، بلکه صادقانه و دقیقاً به حکم ولی فقیه توجه داشت، در حالی که برخی در یافت و نظر خود را بر نظر ولی امر غلبه می‌دهند! ایشان ممنوع‌الملاقات است. به افسر نگهبان گفته‌م: مادرم را به حرم برده و دعا کرده‌ام که شما با او مهربانی کنی! هنوز حرف حضرت امام یادم بود که: برو، راهت می‌دهند! نمی‌دانم چه شد که دستور داد در را باز کنند و ما ماشین خودم، رفقم داخل! بعد هم حاج حبیب‌الله را آوردند داخل ماشین! چنین چیزی در حالت عادی، غیر ممکن بود! قضیه ملاقات با امام را برای حاج حبیب‌الله گفتم و خیلی گریه کرد!

■ **بوسه مرا به «حاج حبیب‌الله برسان!**

است:

«مرحوم آیت‌الله انواری بسا مرحوم آقای عسگر اولادی، ارتباط و دوستی داشتند و لذا من از این طریق، از دوره مدرسه و نوجوانی ایشان را می‌شناختم، منتها چون فاصله سنی من با آن بزرگوار خیلی زیاد بود، در نشست و برخاست‌های پدرم با ایشان، حضور چندانی نداشتم! تازه وارد دبیرستان شده بودم که هر دو دستگیر و زندانی شدند و از آن پس بود که رابطه ما، از پشت میله‌های زندان ادامه پیدا کرد! وقتی که آنها به اتفاق شهید مهدی عراقی و چند نفر دیگر، به برازجان تبعید شدند، توانستم به آنجا سفر کنم و جمع‌شان را ببینم. شرایط زندان برازجان، خیلی دشوار و هوا هم بسیار گرم بود! شهید عراقی در محوطه باز زندان، با چلوکیاب از ما پذیرایی کردند. هر سه بزرگوار، بسیار باتشاط بودند و غم و اندوهی نداشتند! مرحوم آقای عسگر اولادی، خاطرهای را که من از مرحوم ابوی هم شنیده بودم، خیلی شیرین نقل می‌کردند. ایشان می‌گفتند: روزی که می‌خواستند ما را به تبعید ببرند، آیت‌الله انواری در وسط راه عصبانی می‌شوند و می‌گویند: ان‌شاءالله که پنجر بشوید! هنوز حرف حاج آقا تمام نشده بود که ماشین پنجر می‌شود! گروهایی که مأمور حفاظت از آنها بود، به قدری وحشت می‌کند که تا آخر سفر چشم از آنها بر نمی‌دارد که نکند یک‌مرتبه کار عجیب و غریب دیگری از آنها سر بزنند…»

■ **دغدغه‌های مبارز دیرین، در پگاه انقلاب اسلامی**

حبیب‌الله توسلی در عداد خویشان زنده‌یاد عسگر اولادی است از ادوار گوناگون حیات وی، خاطراتی شنیدنی دارد. او بر این باور است که دغدغه آن مبارز دیرین در پگاه انقلاب اسلامی، ورود عناصر ناخالص فکری و جریانی، به دایره تصمیم‌گیران این حرکت بوده و او در این باره، حساسیت فراوانی نشان می‌داده است:

«با اوج‌گیری انقلاب، منزل ما در انتهای کوچه شهید دیالمه کنونی، مرکز فعالیت‌های جمعیت مؤتلفه اسلامی شد. بعدها این خانه را به مدرسه شهدای مؤتلفه تبدیل کردیم. من همیشه گوش به زنگ بودم که اوامر مرحوم عسگر اولادی را انجام بدهم. ما در این خانه، کارهای مربوط به حفاظت با انتظامات کمیته استنقبال از امام خمینی را انجام می‌دادیم. در آنجا بازوندهایی را که برای مسئولان انتظامات لازم بود، طراحی، تهیه، بسته‌بندی و توزیع کردیم. وقتی باگشت حضرت امام یک هفته عقب افتاد، نگران شدید که نکند طرح ایسن بازوندها، لو رفته باشد و گروهک‌ها یسا عوامل ساواک، از روی آن کپی کنند و کنترل اوضاع را از دست ما خارج کنند، غافل از اینکه در روز استقبال از امام، چنان جمعیت عظیمی آمدند که اصلاً انتظامات به صورتی که ما برنامه‌ریزی کرده بودیم، دیگر معنا نداشت! ما به هر حال ما برای پیشگیری از این اقدام احتمالی دشمن، یکسری بازوبند جدید تهیه کردیم. آقای عسگر اولادی بسیار نگران بودند و دانم‌آمی سعی می‌کردند کسانی که مشکوک به نظر می‌رسند، از اطراف حضرت امام دور کنند! پیام بسیار سختی بر ایشان گذشت! ارتباط ایشان با دفتر امام، بسیار نزدیک بود و جزو معتمدین آن بزرگوار به شمار می‌رفتند و با کمک شهید آیت‌الله مطهری و چند نفر دیگر، ملاقات‌ها را تنظیم می‌کردند و مراقب اوضاع بودند…»

■ **رواج و احترام در محبت «قرآن»**

و «خدمت» را در دل داشت

در پایان ایسن هنگام است که علاوه بر مبارزه، به قدری از دیگر علایق زنده‌یاد عسگر اولادی نیز سخن به میان آوریم. به شهادت اسناد و شواهد، انس با قرآن و تدبیر در آن و ایضاً خدمت به محرومان، در عداد دلمشغولی‌های مداوم آن مبارز دیرین بوده است. میثم عسگر اولادی نواده وی، در این باره معتقد است:

«انس با قرآن و علاقه و تعهد به خدمت، در دورانی که در کمیته امداد در خدمت‌شان بودم، جلوه خاصی داشت. هر روز ۲۰ دقیقه قرآن می‌خواندند و می‌گفتند: «من هر ابویی دارم، با قرآن است». در بیان‌های‌شان، از همه ساده‌تر زندگی می‌کردند، اما دیگران تصور می‌کردند که ایشان میلیون هستند! می‌گفتند: «خدا به این دلیل به من آبرو داده است که جز او زندگی کسی را نکرده و همیشه به اهل‌بیت (ع) متوسل شده‌ام». ایشان همیشه اصرار داشتند با جوانان مؤتلفه اسلامی جلسه بگذارند. ما هم هر مشکلی که برای‌مان پیش می‌آمد، اولین جایی‌که می‌رفتیم، پیش پدربزرگ بود. هر وقت ناراحت می‌شدیم یا از چیزی شکایت داشتیم، با ایشان که حرف می‌زدیم، راحت می‌شدیم و آرامش پیدا می‌کردیم و مشکلی‌مان هم رفته‌رفته حل می‌شد! خود من، چند بار مشکلات عاطفی پیدا کردم و نزد ایشان رفتم. چنان خوب مرا قانع کردند که مشکلم حل شد. یکی از اقوام بر اثر سرخوردگی عاطفی، معتاد شده بود، پدربزرگ او را در بیمارستان بستری کردند و الحمدلله مداوا شد و الان هم زندگی خوبی دارد. خود ایشان برایش کار پیدا کردند و پول پیش خانه‌اش را دادند و مشکلی‌اش سروسامان گرفت. در فامیل هر زن و شوهری که اختلاف پیدا می‌کردند، پیش پدربزرگ می‌آمدند تا درباره آنها داورى کند و اکثر اراضی برمی‌گشتند. در واقع ایشان، ملجأ و پناه بسیاری از افراد بودند…»